

**نوروز، عید شادی، عید مردم، عید طبیعت، عید ملی،
بر همه دوستانان نوروز مبارک باد**

عید آمد و عید آمد وان بخت سعید آمد / برگیر و دهل می زن کان ماه پدید آمد
عید آمد ای مجنون غلغل شنو از گردون / کان معتمد سدره از عرش مجید آمد
عید آمد ره جویمان رقصان و غزل گویمان / کان قیصر مه رویان زان قصر مشید آمد
صد معدن دانایی مجنون شد و سودایی / کان خوبی و زیبایی بی مثل و ندید آمد
زان قدرت پیوستش داوود نبی مستش / تا موم کند دستش گر سنگ و حدید آمد
عید آمد و ما بی او عیدیم بیا تا ما / بر عید ز نیم این دم کان خوان و ثرید آمد
زو زهر شکر گردد زو ابر قمر گردد / زو تازه و تر گردد هر جا که قدید آمد
برخیز به میدان رو در حلقه رندان رو / رو جانب مهمان رو کز راه بعید آمد
غم هاش همه شادی بندش همه آزادی / یک دانه بدو دادی صد باغ مزید آمد
من بنده آن شرفم در نعمت آن غرقم / جز نعمت پاک او منحوس و پلید آمد
بر بند لب و تن زن چون غنچه و چون سوسن / رو صبر کن از گفتن چون صبر کلید آمد

دگر بار زمین رقصان در رقص وجودی خویش دوری جدید بر خورشید وجود از سرگرفت تا همراه با زنده کردن طبیعت و نو کردن سالها و زائل کردن کهنه ها، حال ها را حالی نو بخشد، خفته ها را بیدار کند و سکوت زمستانی وجود را در هیاهوی زنده شدن طبیعت محو سازد. روز نو و سال نو و حال نو و باغ نو، هر نفس، اندیشه نو، نوخوشی و نوعیان برای نوپرستان و نوخواهان و نودوستان و نوپوشان و نوسیرتان و نوصورتان به ارمغان آورد و سردی و خفتگی و خاموشی همراه با ننه سرما به زمستان سپارد تا گرمی و هیاهوی و شادی نوروزی را جایگزین آن نماید، فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین را بگستراند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات را در مهد زمین بیرواند و درختان را بلخعت نوروزی قیای سبز ورق بپوشند و اطفال شاخ بقدم موسم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهند که:

صبا به تهنیت پیر می فروش آمد / که موسم طرب و عیش و ناز و نوش آمد
هوا مسیح نفس گشت و باد نافه گشای / درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد
تنور لاله چنان پرفروخت باد بهار / که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد
به گوش هوش نبوش از من و به عشرت کوش / که این سخن سحر از هاتفم به گوش آمد
ز فکر تفرقه بازای تا شوی مجموع / به حکم آن که چو شد اهرمن سروش آمد
ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد / چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد
چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس / سر پیاله پیوشان که خرقة پوش آمد
ز خانقاه به میخانه می رود حافظ / مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد

جا دارد که همراه با نو شدن طبیعت و نو شدن حالها و همراه با شادی توده ها، آتشگه دیرینه زندگی را پای سفره هفت سین شعله ور سازیم، تا زردی خود را به او بدهیم و سرخی او را وام بگیریم تا شعله های افروخته سفره هفت سین زندگیمان از هر کران پیدا گردد سکه را بدل به سیمرخ کنیم و سمنو را بدلبه سالک سیر را بدل به سدید و سماق را بدل به سروش و سبزه را بدل به سفر و سرکه را بدل به سبیل و سنجد را بدل به سعیر زندگی نماییم و سپس در پای این سفره هفت سین زندگی پابپای شادمانی توده ها به پایکوبی بپردازیم و فریاد شادان شاد و شادان شید سر دهیم که زندگانی شعله می خواهد و شعله ها را همیشه باید روشنی افروز گرنه بی شادی توده ها زندگی خاموش است خاموشی گناه ما است و از خدای بزرگ بخواهیم.

**یا مقلب القلوب و الابصار
یا مدبر الیل و النهار
یا محول حول و الاحوال
حول حالنا الی احسن الحال**